بسمه تعالی

۰۹/۰۲/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**بحث رجالی پیرامون روایت مورد استناد**

جلسه‌ی قبل یک بحثی را طرح کردم که به یک طریقی در تهذیب اشاره شد تهذیب، ج2، ص31،ح94 محمد بن عبدالجبار عن محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر در آن واقع هست به نسخه‌ی خود مراجعه کرده و دیدم که نسخه نداریم که محمد بن عبدالحمید باشد ولی حاج آقا استظهار کردند که این محمد بن عبدالحمید صحیح هست نمی‌دانم اینها در برنامه استظهار را با نسخه‌ی بدل قاطی کرده‌اند ما کتب اربعه را بر اساس نسخه تصحیح شده وارد کردیم ولی استظهار‌ها را تغییر نمی‌دهیم مگر در قسمت عنوان معیار که این قسمتی هست وقتی که عنوان محرف هست ما عنوان صحیح را با کد مصحف معیار می‌زنیم به هر حال این باید اصلاح شود چون سند غریب هست بحثی که ما دیروز مطرح می‌کردیم طبیعتاً آن باید اصلاح شود آن تقریب باید حذف شود ما در عنوان اصلی محمدبن عبدالجبار می‌نویسیم و در عنوان معیار، معیار را محمد بن عبدالحمید می‌زنیم ما متن اصلی را براساس نسخه‌ی تصحیح شده‌ای که براساس نسخ تصحیح قیاسی نمی‌کنیم تصحیح نسخه‌ای تمام می‌کنیم البته کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار، فقیه تصحیح قیاسی نمی‌کنیم تصحیح نسخه‌ای تمام می‌کنیم البته کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار، فقیه) که تصحیح هر چهار تا را وارد کردیم و نسخه‌ی چاپی نیست ولی تمام اینها تصحیح‌هایی هست که حتماً باید نسخه داشته باشد ما براساس تصحیح قیاسی عمل نکردیم این اشتباه شده خیال شده که حاج آقا تصحیح کردند در حالی که حاج آقا استظهار کرده بودند که این باید در برنامه‌های بعدی اصلاح شود.

 به جای وجهی که دیروز ذکر کردیم یک وجه دیگری به ذهنم رسید آن وجه این هست که احمدبن ادریس از محمد بن عبدالحمید را من مراجعه کردم ببینم که احمد

بن ادریس از محمد بن عبدالحمید چگونه نقل می‌کند دیدم در یک سری موارد به توسط محمدبن احمدبن یحیی نقل می‌کنداین احتمال به ذهن من خطور کرد که شاید این محمدبن عبدالجباری که در سند رجال نجاشی واقع هست صحیح این محمد بن احمد بن یحیی بوده ناسخ احمد بن ادریس را دیده و بعد محمد بن را که دیده ذهن او به محمد بن عبدالجبار رفته چون بیشترین روایت‌های احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار هست شیخ اصلی احمد بن ادریس محمد بن عبدالجبار است به طوری که بعد از احمد بن ادریس محمد بن ... واقع باشد بلافاصله ذهن ناسخ به محمد بن عبدالجبار می‌رود اینکه طبیعی هست که به خاطر تداعی معانی که در ذهن ناسخ رخ می‌دهد به جای محمدبن احمدبن یحیی یا محمدبن احمد خالی محمدبن عبدالجبار اینجا نوشته باشد البته اگر این گونه مشکل را حل کنیم مشکل محمد بن عبدالحمید عمر بن یزید را باید از راه دیگر حل کرد و این ربطی به حل مشکل محمد بن عبدالحمید نخواهد داشت و خود محمد بن عبدالحمید یک راه حل مستقلی می‌طلبد. ما کلام مرحوم شوشتری را بررسی می‌کردیم مرحوم شوشتری قراینی را براتحاد عمر بن یزید به صیقل و بیاع السابری ذکر کرده است تا اینجا قراینی که ذکر کردند ما گفتیم قرینه نیست ایشان یک قرینه‌ی دیگر ذکر می‌کنند و می‌گویند و یشهد لاتحاده اطلاقه فی المشیخه و فهرست شیخ و الاخبار می‌گوید عمر بن یزید در خیلی جاها به صورت مطلق ذکر شده و این نشانگر این هست که عمر بن یزید یک نفر می‌باشد استدلال به این مقدار ضعفش ظاهر هست اینکه عمر بن یزید مطلق گذاشته شده یک نفر مسمی به این اسم هست این دلیل خیلی ضعیف هست پاسخ مطلب این هست که اطلاق عمر بن یزید می‌تواند به خاطر اینکه انصراف به یک نفر خاص داشته بنابراین مطلق گذاشته شده این دلیل بر این نیست فوق مطلب این هست که شما می‌گویید عمر بن یزید باید مشخص باشد انصراف آن را تشخص می‌داده است عقیده‌ی ایشان این هست که عمر بن یزید به بیاع السابری منصرف هست این تقریب به این مقدار تقریب ضعیفی هست چون مطلق گذاشته پس مانمن این یکی هست کما اینکه در ابی بصیر این همه مطلق گذاشته‌اند ابی بصیر مرادی و ابی بصیر اسدی قطعاً دو نفر هستند من یک تقریب

دیگر یدر بعضی از رساله‌ها دنبال می‌کردم یک مقدار تقریب را قوی‌تر ذکر کرده بودند این را می‌شود اینجا تطبیق داد در بحث محمد خزاز و محمد بن یحیی خثعمی که آیا اینها یکی هستند یا یکی نیستند؟ یک نوشته‌ای برای این ذکر کرده بودم برای اینکه بگوییم این دو نفر یکی هستند آن این هست که حماد بن عثمان از هر دو نفر اینها روایت می‌کند در بعضی جاها مطلق گذاشته شده حماد بن عثمان هم از خزاز و هم از خثعمی روایت می‌کند بعضی جاها هم مطلق گذاشته و این نشانگر این هست که اینها باید یکی باشند والا نباید مطلق می‌گذاشت این تقریبی هست که آنجا مطرح می‌کردند ولی شبیه آن را هم اینجا پیاده می‌کنیم آن این هست که ابن ابی عمیر از عمر بن یزید بیاع السابری در مشیخه‌ی فقیه روایت دارد این مطلب را تکمیل بکنم آن این هست که در مشیخه‌ی فقیه عمر بن یزید مطلق که بکار رفته آن عمر بن یزید در بعضی از سند آن حسین بن عمر بن یزید واقع هست و این حسین بن عمر بن یزید بیاع السابری هست در ترجمه‌ی احمدبن حسین بن عمر بن یزید بیاع السابری این نوه‌ی آن عمر بن یزید بیاع السابری هست علاوه بر این یک سندی در کافی، ج1، ص353، ح10، داریم الحسین بن عمر بن یزید قال دَخَلْتُ عَلَی الرِّضَا علیه السلام وَ أَنَا یَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ- وَ قَدْ کَانَ أَبِی سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِی سِتٍّ وَ أَمْسَکَ عَنِ السَّابِعَةِ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ لَأَسْأَلَنَّهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِی أَبَاهُ فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِیهِ کَانَتْ دَلَالَةً فَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِیهِ أَبِی فِی الْمَسَائِلِ السِّتِّ فَلَمْ یَزِدْ فِی الْجَوَابِ وَاواً وَ لَا یَاءً وَ أَمْسَکَ عَنِ السَّابِعَةِ وَ قَدْ کَانَ أَبِی قَالَ لِأَبِیهِ إِنِّی أَحْتَجُّ عَلَیْکَ عِنْدَ اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَنَّکَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَمْ یَکُنْ إِمَاماً فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی عُنُقِهِ که یک روایت مفصلی هست و می‌گوید پدرم رفتاری که با امام کاظم علیه السلام داشت هفت مساله پرسید و امام شیخ طوسی مورد از اینها را جواب داد و یک مورد را جواب نداده بود و من رفتم و همین سوال را از امام رضا علیه السلام کردم و امام رضا علیه السلام هم به عینه همین مطلب را فرمودند عمر بن یزید که از اصحاب الکاظم علیه السلام هست بیاع السابری می‌باشد عمر بن یزید ضبیان صیقل را هیچ کس جزو اصحاب امام کاظم علیه السلام ذکر نکرده و این خود نشانه‌ی این هست که این حسین بن عمر بن

یزید فرزند عمر بن یزید بیاع السابری هست پس عمر بن یزیدی که در طریق مشیخه هست عمر بن یزید بیاع السابری می‌باشد و یک قرینه‌ی دیگری هم در مورد این عرض کنم و آن این هست که یکی از طرق مشیخه در این طریق محمدبن عبدالجبار عن محمد بناسماعیل عن محمد بن عباس عن عمر بن یزید هست این محمد بن عباس باید تصحیح محمد بن عذافر باشد که محمد بن اسماعیل مکرر به توسط محمد بن عذافر از عمر بن یزید نقل کرده در هیچ جایی محمد بن عباس راوی از عمر بن یزید نیست و این محمد بن عذافر در بعضی جاها ممکن هست تصریح به بیاع السابری باشد از این محمدبن عذافر محمد بن عمر بن یزید بیاع السابری با تصریح به بیاع السابری زیاد روایت می‌کندو این هم مؤید این هست که این عمر بن یزیدی که در مشیخه‌ی فقیه هست مراد عمر بن یزید بیاع السابری هست روی هم رفته در اینکه عمر بن یزید در مشیخه فقیه مراد عمر بن یزید بیاع السابری هست روشن هست پس ابن ابی عمیر هم از عمر بن یزید بیاع السابری و هم از عمر بن یزید صیقل روایت دارد و مطلق گذاشته است این نشانگر این هست که این دو باید یکی باشند و الا این را مطلق نمی‌گذاشت. در مورد این تقریب به استدلال دو نکته وجود دارد 1- یک اشکال عام وجود دارد و ما نمی‌توانیم به این تمسک کنیم این استدلال مبتنی بر این هست که ما اطلاق این عنوان مشترک را به جهت انصراف قائل باشیم ولی اگر گفتیم اطلاق این عنوان مشترک به جهت انصراف نبوده به جهت این بوده که در سند قبلی مشخصه ذکر شده بوده و در سند بعدی به اعتماد سند قبلی مشخصات را حذف کرده باشند طبیعتاً نمی‌شود به این استدلال کرد بنابراین این احتمال را اگر ما بدهیم مثلاً در محمد بن یحیی خزاز و محمد بن یحیی خثعمی که حماد بن عثمان از هر دو نفر اینها روایت می‌کرده است و در هر جایی هم یا در این سند یا در سندهای قبلی مشخصه ذکر می‌کرده ولی الان ما چرا بعضی سندها را بدون سند داریم؟ به دلیل اینکه این سندها از جای طبیعی خود خارج شده‌اند در کتابهای متاخر سندی که حماد بن عثمان از محمد بن یحیی خثعمی یا خزاز بدون قید خثعمی و خزاز ذکر کرده آن اسناد روایت‌های مجرد او را برداشته‌اند بدون اینکه روایت‌های قبلی او

را بردارند به دلیل اینکه مثلاً احتیاج نداشتند یک استدلالی می‌خواهم بکنم که این برای روایت دومی هست توجه به اینکه با آوردن مشخصات این راوی، خصوصیات او حذف می‌شود حذف نشده است بنابراین یکی از علت‌های اصلی بعضی از ابهام‌ها در سند همین هست این خیلی شایع هست شما فرض کنید که به نحوه‌ی اخذ تهذیب از کافی مراجعه کنید خیلی وقت‌ها در کافی سند مشخص هست و در تهذیب هم همان روایت را آورده ولی روایت قبلی آن را نیاورده یا روایت قبلی آن را در یک باب دیگر آورده و قراینی که نسبت به سندهای قبلی بود به هم خورده است. این دلیل بر این نیست که اینها یکی هستند. 2- نکته‌ی دوم همان اشکالی هست که به صاحب قاموس الرجال کردیم ممکن هست ابن ابی عمیر وقتی عمر بن یزید مطلق بکار می‌برده مراد عمر بن یزید بیاع السابری بوده است از عمر بن یزید دیگر هم روایت داشته ولی مقیداً از او روایت می‌کرده است پس این دلیل بر این نیست که عمر بن یزید یک نفر هست عمر بن یزید مطلق در کلام ابن ابی عمیر بیاع السابری بوده است چون ما علت اطلاق را نمی‌دانیم ممکن هست یکی از اینها به جهت انصراف بوده باشد یعنی مطلقات به جهت انصراف بوده بحث قبلی این بود که مطلقات به جهت اعتماد به سند قبل بوده بحث دیگر این هست که مطلقات به جهت انصراف بوده و انصراف به یکی داشته است بنابراین چون نمی دانیم کدام هست پس نمی‌توانیم وحدت را اثبات کنیم در مورد ابی بصیر هم مطلب دقیقاً همین هست صاحب رساله‌ی عدیمة النظیر مرحوم سید مهدی خوانساری در مورد ابن مسکان همین را می‌گوید، ایشان می‌گوید ابن مسکان از ابی بصیر مطلق روایت دارد و از قیس بن بختری و از ابی بصیر مرادی هم خیلی روایت دارد بعضی‌ها به قرینه‌ی اینکه روایت‌‌های زیادی ابن مسکان عن ابی بصیر مرادی دارد و در یک جا ابی بصیر اسدی تعبیر نکرده مراد از ابی بصیر در روایت‌های ابن مسکان مرادی گرفته‌اند چون معلوم نیست شاید ابی بصیر مطلق در کلمات ایشان اسدی بوده و به اطلاق آن واگذار کرده آن یکی‌های دیگر را هم با تصریح روشن کرده که مراد من همان ابی بصیر مطلق نیست بعد این را اثبات کرده اولاً احتمال را مطرح کرده این

احتمال موجود هست همان بحثی که ما در عبدالله بن سلیمان به این پرداختیم که این احتمال را چگونه می‌شود دفع کرد احتمال اینکه مطلقات به اعتماد انصراف باشد و بعد ایشان این مطلب را اثبات کرده و همین گونه هم هست ابن مسکان که ابی بصیر مطلق می‌گوید مراد ابی بصیر اسدی هست من هم یک رساله‌ای دارم در تکمیل و اضافه‌ی بعضی نکات در مورد ابی بصیر هست من جمله قراین دیگری غیر از قراینی که در رساله‌ی عدیمة النظیر آورده در تکمیل فرایض ایشان قراین متعدد ذکر کرده‌ام بر اینکه ابی بصیر مطلق در کلمات ابن مسکان هم مراد همین ابی بصیر اسدی هست روایت ابن ابی عمیر عن عمر بن یزید این موارد هست (کافی، ج4، ص55، ح6/ ج6، ص420، ح5) در تهذیب هم به نقل از کافی دارد (ج9، ص122، ح525) که در این یک مورد من احتمال می‌دهم که سقط رخ داده باشد چون سند قبلی این هست علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن الحسن بن عطیه عن عمر بن یزید سند بعدی این هست ابن ابی عمیر عن عمر بن یزید احتمال دارد در کتاب ابن ابی عمیر معلق به قبل بوده و ایشان توجهی به تعلیق نکرده و (حسن بن عطیه که واسطه بین ابن ابی عمیر و عمر بن یزید هست) این یک مورد را ممکن هست سقط رخ داده باشد. من در بحثی که در مورد عبد الله بن سلیمان داشتم به این اشکال پرداختم ولی مشخص‌تر و با قراین روشن‌تر را می‌نویسم این یک مشکل عام و سختی هست و حاج آقا می فرمودند که حل این خیلی سخت هست اشخاص این گونه بیان می‌کنند و می گویند مطلقات این زیاد هست و فقط یک مورد مقید دارد پس آن مطلق منصرف به این مقید هست این اشکالی هست که شاید به کس دیگر منصرف بوده و چرا این را مقید آورده است چون می‌خواست از مطلق احتراز کرده باشد این اشکال خیلی قوی‌ای هست این اشکال در بعضی جاها جواب دارد و در بعضی موارد هم جواب ندارد و روش را باید اصلاح کرد بحث این بود که عبد الله بن سلیمانی که ربیع بن محمد از او نقل می‌کندمراد عامری هست اشکال این بود که شاید عبد الله بن سلیمانی که ربیع از او نقل می‌کندهمان عبد الله بن سلیمان دیگران باشد مثلاً همان صیرفی باشد چگونه این مشکل را حل می‌کنید در این مسئله مشکل راحت

حل می‌شود چون از آن بحث گذشتیم به تقریب آن وارد نمی‌شوم. نکاتی که به آن وابسته شد آنها را عرض می‌کنم این نکات باعث می‌شود که این روش تمییز مشترکاتی را در بعضی جاها تمسک کرد و این نکات ضمیمه دارد و بدون این نکات ضمیمه این روش غلط هست همین مثال عبد الله بن سلیمان مثالی خیلی خوبی برای تطبیق روش تمییز مشترکات هست که آنجا ذکر شده است. این تقریبی که ما می‌کردیم که ابن ابی عمیر چون هم از عمر بن یزید بیاع السابری و هم از صیقل روایت دارد پس آ«ها یکی هستند نه این دلیل بر وحدت آنها نیست و من هنا یظهر یک تقریب دیگر اینجا وجود دارد که شبیه این تقریب هست با این اشکال‌هایی که کردیم جواب تقریب هم روشن می‌شود آن این هست که یونس بن یعقوب از عمر بن یزید البصری عن ابی عبدالله علیه السلام روایت دارد در تهذیب، ج5، ص443، ح1540 ولی در کافی، ج4، ص245، ح3 یونس بن یعقوب از عمر بن یزید بدون قید بصری نقل می‌کند. شخصی بگوید که عمر بن یزید علی وجه الاطلاق منصرف به بیاع السابری هست و در جای دیگر هم با قید بصری ذکر کرده این نشانگر این هست که بیاع السابری و بصری یکی هستند و بصری ظاهراً همان ابن ضبیان هست چون موسی بن عمر بن یزید البصری در تهذیب، ج1، ص469 وارد شده است عمر بن یزید بیاع السابری کوفی بوده و در هیچ جایی که به عنوان بصری مطرح شده باشد نیست ولی آن عمر بن یزید ضبیان که پدر موسی بن عمر بن یزید هست او در یک جا قید البصری را ذکر کرده‌اند روی همین جهت عمر بن یزید بصری را در جامع الرواة در همان ترجمه‌ی عمر بن یزید بن ضبیان آورده و همین گونه هم هست عمر بن یزید بصری باید همان عمر بن یزید بن ضبیان باشد مثلاً این تقریب را آنجا مطرح کنیم که یونس بن یعقوب مطلق عمر بن یزید تعبیر کرده و در یک جا هم عمر بن یزید البصری تعبیر کرده بنابراین این دو نفر باید یکی باشند پاسخ این مطلب همان اشکال‌هایی که آنجا مطرح کردیم اینجا هست و اینجا روشن‌تر می‌شود چون روایت کافی که هست همان روایت تهذیب هست کافی که عمر بن یزید بدون قید بصری هست همان روایت هست این احتمال جدی هست که یونس بن یعقوب که

عمر بن یزید را که با قید بصری بوده به اعتماد سند قبل عمر بن یزید تعبیر کرده بوده کلینی همان یونس بن یعقوب عن عمر بن یزید عن ابی عبدالله را آورده شیخ طوسی که آورده چون در سند قبل آن قید بصری بوده با توجه به سند قبل مشخصه‌ی بصری را از سند قبل به این سند هم اضافه کرده است ما نمی‌خواهیم بگوییم غلطی رخ داده اطلاق به جهت انصراف نیست آن استدلال بر پایه‌ی این بود که اطلاق به جهت انصراف باشد و دلیل نداریم که اطلاق به جهت انصراف باشد بخصوص اصلاً ما به طور کلی دلیل نداریم که عمر بن یزید علی وجه الاطلاق منصرف به بیاع السابری باشد آن بیاناتی که داشتیم در مورد یک سری راوی‌های خاص بله ما می‌توانیم بگوییم به جهت انصراف هست ولی در مورد یونس بن یعقوب این گونه نیست یونس بن یعقوب از عمر بن یزید فقط همین یک روایت را دارد که در کافی قید بصری ندارد و در تهذیب قید بصری را دارد و اگر هم به طور کلی ما قائل باشیم که عمر بن یزید منصرف به بیاع السابری هست نه در خصوص یونس بن یعقوب که هیچ روایتی از عمر بن یزید ندارد و به طور کلی هم دلیل نداریم. به نظر می‌رسد که در بعضی موارد انصراف عمر بن یزید را می‌نوان پذیرفت ولی اینکه به طور کلی منصرف به عمر بن یزید بیاع السابری باشد روشن نیست و مقداری نیاز به تمییز مشترکات دارد اینجا گفتیم دو اشکال هست چون روایت‌های اینها یکی هست پس من این را تطبیق نکرده‌ام و یک روایت پیدا هست که این عمر بن یزید همان عمر بن یزید بصری هست و جواب را در اینجا نیاوردم چون در خصوص مورد نبود. در نزد یونس بن یعقوب هم این اشتهار وجود داشته است اینها یک بحثی دارد که بعداً بررسی می‌کنیم. نتیجه‌ی بحث این هست که هیچ قرینه‌ی قابل توجهی برای اتحاد این دو مورد نیست و قراین تعدد قراین روشنی هست (فلا محیص عن القول بالتعدد) پس عمر بن یزید صیقل با عمر بن یزید بیاع السابری دو نفر هستند حالا که دو نفر شدند نیاز به تمییز مشترکات دارند صاحب قاموس الرجال می‌گویند که مراد از عمر بن یزید علی وجه الاطلاق عمر بن یزید صیقل هست دو استدلال ذکر می‌کنند استدلال اول او این هست یک عمر بن یزیدی در رجال کشی وارد شده و

کشی آن روایتی که با عنوان عمر بن یزید هست در ذیل عمر بن یزید بیاع السابری ذکر کرده است ایشان می‌گوید این نشانگر این هست که عمر بن یزید انصراف به عمر بن یزید بیاع السابری دارد ولی مطلب این هست که این دلیل فی الجمله انصراف هست ولی محمد بن عذافر از عمر بن یزید نقل کند منصرف به عمر بن یزید بیاع السابری هست که ما قبلاً در مورد این اشاره کردم که در عنوان محمد بن عذافر عمر بن یزید به بیاع السابری منصرف هست و قراین نشان می دهد که هم به پسرهای او مربوط بوده و هم در طریق‌های مربوط به عمر بن یزید بیاع السابری بوده است ولی به طور کلی نمی‌شود اثبات کرد در خصوص محمد بن عذافر همین گونه هست این استدلال اخص از مدعا هست اینکه به طور کلی مراد از عمر بن یزید، بیاع السابری هست با این نمی‌شود استدلال کرد. دلیل دومی که ایشان بر این انصراف آوردند این هست ایشان می گوید چون در بعضی موارد مقید ذکر شده است پس (فیعلم کونه عن المراد من المطلقا) یک روایت هم مقید آورده و با این روایت قرینه قرار داده که مراد از مطلقا این هست این خیلی ضعیف هست علاوه بر این یک عمر بن یزید بصری در یک جا داریم ایشان به این توجه نکرده عمر بن یزید بیاع السابری در بعضی موارد وارد شده صاحب قاموس الرجال چون به کتب اربعه مراجعه می‌کرده و به جامع الرواة مراجعه می‌کندعمر بن یزید بیاع السابری در قید کتب روایت‌های کمی ندارد روایت‌هایی که عمر بن یزید در غیر کتب اربعه دارد زیاد هست در تفسیر قمی، بصائر الدرجات، تفسیر فرات، تفسیر عیاشی در یک جا هست و غیبت نعمانی در مورد محمد بن عمر بن یزید بیاع السابری تعبیر کرده، در کامل الزیارات در دو جا هست اما در کتب اربعه فقط در دو جا هست یکی فقیه که همان روایت در تهذیب هم وارد شده است، در غیر کتب اربعه هم در سه چهار جایی هست که ایشان آدرس نمی‌دهد یک جا هم عمر بن یزید بصری وجود دارد اینکه شما می‌گویید موارد زیادی مطلق وجود دارد و یک جا مقید وجود دارد این چه قرینه‌ای هست که مطلقات را به این مقید بخواهیم حمل کنیم این استدلال اصلاً استدلال تمامی نیست و نباید بحث را این گونه دنبال کرد نتیجه‌ی بحث این هست

یک نکته دیگر هم ضمیمه کنم کتاب استدلال دیگر هم می شد بر اینکه مطلقات به عمر بن یزید منصرف هست ما ذکر کنیم آن این هست که در مشیخه‌ی فقیه طرق به عمر بن یزید را ذکر کرده و در طرق به عمر بن یزید از طریق ابن ابی عمیر و سفان عن عمر بن یزید ذکر کرده از طریق حسین بن عمر بن یزید نقل کرده از طریق محمد بن عباس که تصریح محمد بن عذافر هست ذکر کرده از این مطلب استفاده می‌شود که عمر بن یزید علی وجه الاطلاق مراد بیاع السابری بوده چون طریق اخیر او برای بیاع السابری هست این را همچنان که می‌بینید اگر دلالت کند در طریق ابن ابی عمیر و سفان هست نه بیشتر که اینها را می‌شود اضافه کرد معنای آن این هست که ابن ابی عمیر و سفان هست اگر از عمر بن یزید نقل کنند عمر بن یزید بیاع السابری مراد هست ولی دیگر به طور کلی بتوانیم این مطلب را اثبات کنیم اثبات نمی‌شود علاوه بر اینکه این احتمال هم وجود دارد که مرحوم شیخ صدوق اطلاع نداشته که ما دو تا عمر بن یزید داشتیم و خیال می‌کرده که یک عمر بن یزید داشتیم و بنابراین طریق ابن ابی عمیر و سفان را که از عمر بن یزید ذکر کرده در آن طریق هم تصریح به عمر بن یزید بیاع السابری نبوده روایت ابن ابی عمیر و سفان از عمر بن یزید را روایت کرده بودند ایشان هم خیال کرده که این هم همان بیاع السابری هست چون اصلاً اطلاع نداشته چون طریق نجاشی به عمر بن یزید بن ضبیان از طریق صدوق نیست از طریق واقفه و... هست پس بخصوص در مورد ابن ابی عمیر و سفان که از عمر بن یزید ضبیان نقل می‌کند ولو به تعبیر محمد بن زیاد که حتی این هم مشکل هست که ما بتوانیم بگوییم اطلاق در روایت ابن ابی عمیر منصرف به عمر بن یزید صیقل هست محصل عرض من در دو مرحله هست اولاً اینها دو نفر هستند، انصراف علی وجه الاطلاق به عمر بن یزید بیاع السابری تا اینجا برای من ثابت نیست در نتیجه باید وثاقت هر دو نفر اینها اثبات شود، بحث اشتهار مبتنی بر این هست که ما عمر بن یزید را مراد بیاع السابری بدانیم البته در شرح حال عمر بن یزید بیاع السابری که نجاشی آورده( احد من کان یفد فی کل سنة روی عن ابی عبدالله) آنها فی الجمله این اشتهار را می‌توانند اثبات کنند ولی اینکه آیا می توانیم در همه‌ی

موارد بگوییم که انصراف به جهت اشتهار بوده است؟ این خود محل تامل هست به هر حال اینکه می‌گویم نتیجه گیری بدوی هست چون این نیاز به یک بحث جدی دارد که من نرسیدم. بنابراین عرض من این هست که عمر بن یزید نیاز به کار دارد که‌آیا ما واقعاً علی وجه الاطلاق انصراف عمر بن یزید به بیاع السابری را می توانیم اثبات کنیم یا نمی توانیم؟ شاید هم بتوانیم اثبات کنیم این استدلال‌هایی که تا اینجا در کلمات صاحب قاموس الرجال بود اینها تام نیستند ولی حالا استدلال دیگری ضمیمه کنیم و بخواهیم این انصراف را اثبات بکنیم شاید عملی بشود بنابراین تا اینجا نیازمند این هست که وثاقت اینها را ثابت کنیم بیاع السابری توثیق صریح دارد صیقل را باید با روایت ابن ابی عمیر تصریح کرد بنابراین اگر کسی مبنای روایت ابن ابی عمیر را قبول نداشته باشد مشکل هست که در مورد عمر بن یزید بحث را دنبال کند ما چون آن مبنا را قبول داریم خیلی به این بحث وابسته نیستیم و بحث را فعلاً ادامه نمی‌دهیم بنابراین آن روایت حماد بن عثمان عن عمر بن یزید که در بحث ما بود ثقه هست البته من فی الجمله بخصوص در مورد حماد بن عثمان حدس می زنم این به جهت انصراف هست و یکی از نکاتی که وجود دارد راوی‌های عمر بن یزید عمدتاً راوی‌های کوفی هستند در کوفه عمر بن یزید مشهوری که وجود دارد عمر بن یزید بیاع السابری هست و خصوصاً حماد بن عثمان در یک جایی تعبیر دارد و می گوید‌( بعثنی عمر بن یزید الی ابی جعفر الاحول) از این تعبیر پیدا هست که اعتماد به اشتهار کرده است و در روایت حماد بن عثمان اگر اشتهاری وجود داشته باشد اشتهار قطعاً مال عمر بن یزید بیاع السابری هست در خصوص روایت حماد بن عثمان که بحث ما هم در مورد روایت حماد بن عثمان بود بعید نیست بتوانیم اثبات کنیم که حماد بن عثمان از عمر بن یزید مراد بیاع السابری هست ولی بحث من بحث کلی هست بحث تمییز مشترکات در مورد عمر بن یزید یک بحثی هست که نیاز به کار جدی دارد که باید کار شود روی مبنای معروف که آقای خویی ابن ابی عمیر و سفان و بزنطی را قبول ندارند نیاز به بررسی دارد اولاً ما در نحن فیه

در روایت حماد مراد از عمر بن یزید را بیاع السابری گرفتیم، ثانیاً عمر بن یزید صیقل را هم تصحیح می‌کنیم.

ما هیچ روایتی دال بر حجیت خبر واحد در موضوعاتی که از جهت دلالت تام باشد پیدا نکردیم و چون سیره‌ی‌عقلا را هم قبول نداریم پس خبر واحد در موضوعات حجت نیست و دیگر نیازی به بحث‌های آقای حائری نیست که در روایت‌های زیادی اگر سیره‌ی‌عقلا هم باشد ردع آنها هست روایت‌هایی که از آنها استفاده می‌شود که بینه معتبر هست آقای حائری اینها را مفصل بحث کردند و آیا از اینها می‌شود الغای خصوصیت کرد یا نمی‌شود الغای خصوصیت کرد؟ آن بحث را ما حذف می‌کنیم. نتیجه‌ی بحث این هست ما دلیلی بر حجیت خبر واحد در موضوعات نداریم در مورد بینه دلیل داریم و در مورد حجیت خبر واحد در موضوعات دلیل نداریم.

من می‌خواهم از جلسه‌ی بعد فرق‌های مبانی مرحوم شیخ و آخوند را ذکر کنم که مبناهای اینها چه فرق‌هایی با هم دارند و بعد بحث بکنیم که خود مطلب چگونه هست؟ آیا اجماع مدرکی حجت هست یا حجت نیست؟ دو مرحله بحث داریم یک بحث این هست که وجه حجیت اجماع محصل چیست؟ مطلب دوم این هست که اگر به حجیت خبر واحد قائل شدیم اجماع منقول را می‌شود اثبات کرد یا نمی‌شود اثبات کرد؟

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»